

پیشخوان

نظری بر اثر «جنبش دانشجویی در ایران از تأسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب»

نظری بر یک تکاپوی آرمان خواهانه

■ **احمد رضا صدری**



کتاب «جنبش دانشجویی در ایران» به دنبال بررسی نحوه پیدایش جنبش دانشجویی در ایران از ابتدای تأسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب است

انديه‌های سیاسی مختلف را در رشد و انقلابی شدن آن ارزیابی می‌کند.همچنین طیف‌های مختلف دانشجویی را به همراه اندیشه‌های مخصوص به هر کدام تشریح و علل ظهور و افول هر یک از آنان را بررسی می‌کند. همواره او را با مسائلی اجتماعی و در پی شرایط بهتر بودن و ضمن تبیین زمینه‌ها و تاریخچه پیدایش آن، تأثیر اوضاع اجتماعی و اندیشه‌های سیاسی مختلف را در رشد و انقلابی شدن آن ارزیابی می‌کند.همچنین طیف‌های مختلف دانشجویی را به همراه اندیشه‌های مخصوص به هر کدام تشریح و علل ظهور و افول هر یک از آنان را بررسی می‌کند. دانشجویان به‌کارگیری یکی از اقسام نگاه جامعه‌نسبت به مسائل گوناگون هستند و ویژگی آرمان خواهی و معتقد بودن به عنوان یکی از صفات ممتاز، آنان را از سایر گروه‌ها و اقشار اجتماعی متمایز می‌کند.به همین دلیل نقد وضعیت موجود و در پی شرایط بهتر بودن قشر دانشجویان همواره در تلاش و تکاپو نگه می‌دارد و همواره او را با مسائل مختلف اجتماعی درگیر می‌کند. به خاطر همین ویژگی از ابتدای تأسیس دانشگاه در ایران اکثر دانشجویان با آگاهی از وضعیت سایر کشورها،به‌خصوص کشورهای پیشرفته‌و مقایسه آنها با اوضاع کشور خود در پی یافتن علل عقب‌ماندگی ایران و جست‌وجوی راهکارهای پیشرفت‌یافته‌نگینی آن بوده‌اند. از آنجا که همه دانشجویان عامل مشترکی را برای این امر در نظر نداشتند، شکاف و دست‌بندی میان آنها به وجود آمد. هر طیفی از دانشجویان عملی را مهم می‌دانست که از دیدگاه گروه دیگر علت عمده نبود. اولین گروه از دانشجویان که به ۵۳ نفر معروف شدند و از پایه‌گذاران حزب توده در ایران بودند، چاره‌عقب‌ماندگی را در ایجاد انقلابی به سبک شوروی و پیوستن به بلوک شرق می‌دانستند. این



۱۳۵۷.درگیری دانشجویی با لشکر گارد انقلاب دانشگاه تهران

گروه نسبت به مسائل مذهبی و تأثیر آن در مسائل سیاسی – اجتماعی نظر منفی داشتند و یکی از علل عقب‌ماندگی ایران را نیز در همین عامل جست‌وجو می‌کردند. گروه دوم از دانشجویان که دیدگاه‌های ناسیونالیستی داشتند، بیشتر به غرب و کشورهای غربی تمایل نشان می‌دادند و با مذهب به‌شدت در ستیز بودند، به‌گونه‌ای که دانشجویان مسلمان از انجام اعمال عبادی به صورت آشکار در دانشگاه خجالت می‌کشیدند، زیرا مورد حملات و بایکوت آنها قرار می‌گرفتند. گروه سوم از دانشجویان مذهبی و خواستار رشد کشور، حفظ استقلال و سرپرندی آن بودند.این گروه در مسائل ملی با گروه دوم عقیده مشترکی داشتند، گرچه به لحاظ مذهبی اختلاف فاحشی میان آنها وجود داشت. تحولات گوناگون سیاسی – اجتماعی در ایران، از جمله کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و کنار آمدن عملی گروه اول با دولت حاکم و سرکوب شدن حزب توده منجر به گرایش بیش از پیش دانشجویان به مذهب شد، به‌گونه‌ای که نخله‌های فکری دیگری را از حل مشکل ایران ناتوان دانستند و بُعد سیاسی – اجتماعی مذهب شیعه را تبلیغ کردند. با شروع نهضت امام خمینی(ره) گروه دانشجویان مسلمان دارای رهبری انقلابی و سازش‌ناپذیر شدند و همین امر آنان را از همه گروه‌های دانشجویی متمایز ساخت. به‌گونه‌ای که سایر دانشجویان مخالف وضع موجود نیز به خاطر تنوع گسترده‌گی مطالب اعلام شده از سوی امام خمینی(ره) رهبری سیاسی ایشان را پذیرفتند، زیرا هیچ رهبر سازش‌ناپذیری مثل ایشان در عرصه مبارزه با رژیم پهلوی وجود نداشت. از سوی دیگر از دانشجویان خارج از کشور نیز نباید غافل بود که تحت تأثیر تحولات داخلی ایران به جنبش‌های مخالف‌رئزیم تبدیل شدند.و مثل طیف‌های داخلی تحت تأثیر احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف به گروه‌های گوناگون فکری تبدیل شدند. به‌تدریج نخله مذهبی اکثریت یافت و تحت رهبری امام خمینی(ره) درآمد و ایده‌ها و عقاید مذهبی-سیاسی ایشان را گسترش داد. در مجموع تأثیر جنبش دانشجویی در داخل و خارج از کشور با توجه به بُعد مذهبی آن بر مردم برای پیوستن غیر مذهبی دانشجویان نتوانستند در میان مردم برای خود جای پای به دست آورند، ولی گروه مذهبی به خاطر داشتن نقاط مشترک با مردم توانست پیام انقلاب و رهبری را در میان آنها گسترش دهد و همچون بازوی فرهنگی انقلاب عمل کند که تفصیل این مختصر را می‌توان در متن کتاب حاضر مطالعه کرد.

■ **علی احمدی فراهانی**

بی‌تردید در سالیان نهضت ملی ایران، جمعیت فدائیان اسلام از حامیان و همپیمانان اصلی گروه‌های ملی بودند. آنان در آن دوران و در راستای نیل به هدف مهم‌تر و برتر، توجیهی به اختلافات هویتی و عقیدتی خویش با دکتر مصدق و یاران او نداشتند، امری که بعدها چالش‌برانگیز شد و یک جدایی‌گیر ناپذیر را رقم زد.در مقالی که پیش‌روی دارد، این جدایی – که پس از اعدام رژیم‌آزاد آغاز حکومت مصدق آغاز می‌شود– روایت شده است.

■ **فدائیان اسلام در دوران حاکمیت حسین علاه**

پس از اعدام انقلابی سپهبد حاجعلی رزم‌آرا، مسئله انتخاب نخست‌وزیر بعدی در افواه سیاسی مطرح گشت. گروه‌های فعال سیاسی هر یک به فراخور ایده و موقعیت خویش، به اظهار نظر و پیشنهاد در این‌باره پرداختند. آیت‌الله کاشانی در ملاقات با سیدعبدالحسین واحدی که نماینده‌گی از فدائیان اسلام حضور داشت، نماینده خود، باقر کاظمی را معرفی کرد، اما سیدعبدالحسین واحدی گفت: حالا که بناست نخست‌وزیر از جبهه ملی باشد، دکتر مصدق در اولویت است، ولی آیت‌الله کاشانی با این استدلال که معلوم نیست ایادی بیگانه بگذارند مصدق نخست‌وزیر شود، با این نظر مخالفت کرد. در پی آن دربار نیز نظر نواب را جویا شد. پهبودی همراه فریدونی، مدیرکل وزارت کشور و از آشنایان نواب این مأموریت را به عهده گرفت. نواب در آن دیدار سیدمحمد نرمانی را برای نخست‌وزیری معرفی کرد و سه روز برای معرفی افراد کابینه دولت مهلت خواست. در این فاصله دربار با جبهه ملی نیز مذاکراتی کرد و بر سر نخست‌وزیری حسین علاه به توافق رسیدند. به این ترتیب حسین علاه در ۱۸ اسفند سال ۱۳۲۹ نخست‌وزیری رسید.

اختلافات بالا گرفت. نواب معتقد بود کابینه‌اتلافی دربار و نمایندگان جبهه ملی باعث قربانی شدن فدائیان اسلام شده است. او با ارسال دستنوشته‌ای به‌طور آشکار خواستار برکناری علاه از نخست‌وزیری شد:

«هو العزیز،

حسین علاه، زمامداری ملت مسلمان ایران در خور صلاحیت و توانماتل تو و حکومت غاصب کنونی نیست. فوراً برکناری خود را اعلام کن. به یاری خدای توانا سیدمجتبی نواب صفوی. ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ق/ ۲۲ اسفند ماه سال ۱۳۲۹ش»^(۱)

موضوع‌گیری صریح نواب در قبال علاه باعث شد به توافق جبهه ملی، بسران برجسته فدائیان اسلام تحت تعقیب قرار بگیرند. سرلشکر حجازی، فرماندار نظامی تهران حکومت نظامی اعلام کرد و خانه به خانه به دنبال فدائیان اسلام بود، تا اینکه در غروب یک روز عید سید عبدالحسین واحدی به اتفاق آقایان حسینی و کرباسچیان و چند تن دیگر به دولاب رفتند. قبل از ورود به وعده‌گاه در بیابان ضمن تعلیم به یکی از افراد چند تیر با اسلحه کمری خالی کردند.

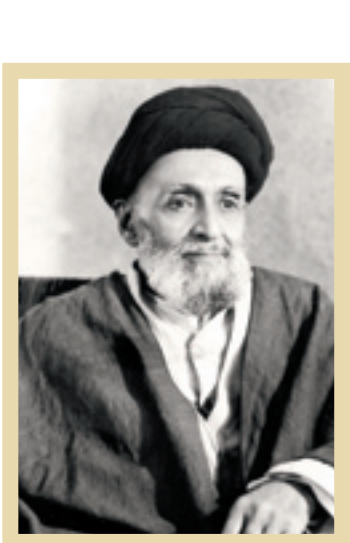


شهید نواب صفوی در گفت‌وگو با یوسف غازی‌ندی

فدائیان اسلام در دوران حکومت دکتر مصدق، روایت یک گسست

هیچ عاقلی قبول دارد که امریکا به ما کمک کند؟!!

صدای تیر در بیابان منعکس شد و یکی از محافظان رژیم‌آرا که در آن نواحی منزل داشت متوجه شد و فوراً مراتب را به شهربانی گزارش داد، چون مجموع قیافه واحدی شباهت زیادی به نواب دارد، به گمان اینکه ایشان هم هستند چهار طرف دولاب محاصره شد و یک قریه وسیع ۸ هزار نفری نگین‌وار در حلقه آسمان واقع شد.طولی نکشید آنها را دستگیر کردند و سیدعبدالحسین واحدی را نزد سرلشکر حجازی بردند و گمان کردند نواب را دستگیر کرده‌اند، ولی پس از کمی تحقیق به اشتباه خود پی بردند. نواب قبلاً با استخاره کردن مخفیگاه خود را تغییر داده بود و مأموران نتوانستند او را به بیندازند. در بازرسی بدنی واحدی نقشه منزل سرلشکر حجازی و لیست اسامی ۱۰۶ نفر از یخش کنندگان کتاب برنامه فدائیان اسلام به دست مأموران افتاد. فرد روزنامه‌ها نوشتند «توطئه قتل سرلشکر حجازی کشف شد.» بلافاصله تعداد زیادی از فدائیان اسلام دستگیر شدند. طولی نکشید سیدمحمد واحدی نیز به دام مأموران افتاد. در آن دستخط نواب که خواستار برکناری علاه بود و دست آمد. او را شکنجه کردند،اما حاضر نشد مکان اختفای نواب را لو بدهد. بدین ترتیب فدائیان اسلام که زمین را برای به قدرت رسیدن جبهه ملی و ملی شدن



آیت‌الله سیدبزرگ‌نظامی کاشانی

■ **آیت‌الله کاشانی خود می‌گوید:** «یک روز نواب صفوی با ناراحتی پیش من آمد و گفت در کشور اسلامی جوان‌ها ماتیک می‌زنند و آرایش می‌کنند و سر کلاس دخترها می‌روند و چرا جلوگیری نمی‌کنید؟ به نواب گفتم: به اندازه کافی آموزگار زن نداریم و او باز بیشتر رنجید که پس شما به این کار راضی هستید…»

دولت میری داشت، دکتر مصدق با این کابینه قصد داشت به دربار نزدیک‌تر شود تا مشکل ملی شدن صنعت نفت بدون ممانعت دربار حل شود، اما از طرف دیگر نواب به اجرای احکام اسلامی معتقد بود و چون دکتر مصدق در کابینه خود از وزرای دولت‌های قبلی استفاده کرده بود، نواب اعتراض کرد که با نقاله‌های گذشته نمی‌توان کنار آمد و باید اشخاص صالحی بر مصدر حکومت قرار گیرند. انتظار نواب از مصدق برپایی اجرای احکام اسلامی بود و ملی شدن صنعت نفت را در چارچوب حاکمیت اسلامی توجیه می‌کرد، طوری که خود نواب می‌گوید: «ما در ملاقات‌هایی که در دوران مبارزه با مصدق داشتیم، همواره قید کردیم نفت جزئی از اعلام حاکمیت اسلامی است، اگر چه نفت بایستی ملی می‌شد، اما وعده دادند تحت حکومت اسلامی چنان امری تحقق یابد.»^(۲)

البته مصدق هم در جواب نواب گفته بود: «من نه مدعی حکومت اسلامی هستم و نه می‌خواهم همیشه حاکم و نخست‌وزیر باشم. مجال دهید تا قضیه نفت را حل کنیم و درخواست حکومت اسلامی را برای دولت‌های بعدی بگذارید.»^(۳) این سخنان برای نواب و فدائیان اسلام که در روی کار آمدن جبهه ملی با ترور هژیر و ملی شدن صنعت نفت با ترور رزم‌آرا نقشی اساسی ایفا کرده بودند، گران بود. نواب از مصدق انتظار جدی داشت. غلامحسین مصدق، فرزند دکتر مصدق در این باره می‌نویسد: «نواب صفوی، رئیس گروه فدائیان اسلام به پدرم پیغام داد ما شما را نخست‌وزیر کرده‌ایم، حالا باید قوانین اسلامی را پیاده کنی. آقا در جواب گفته بود ما امروز با انگلیسی‌ها در حال جنگ هستیم، بعد از حل قضیه نفت فرصت داریم برنامه‌های دیگری را پیاده کنیم.»^(۴)

■ **بالاگرفتن اختلاف بین دو همیمان سابق**
علاوه بر این، نواب به سیاست خارجی دکتر مصدق که مبتنی بر موازنه منفی بود، اعتراض شدیدی داشت. این سیاست باعث شده بود تا دولت مصدق از انگلیس روی برگرداند، اما به امریکا نزدیک نشود. نواب در روزنامه «منشور برادری»، ارکان فدائیان اسلام نوشت که شعار ملت مسلمان ایران از آغاز مبارزه با اجانب – نه روس، نه انگلیس و نه امریکا – بوده است، نه اینکه انگلیس را بیرون و به جایش امریکای تازه نفس را وارد کند. همچنین نواب استدلال می‌کرد: «آیا هیچ عاقلی قبول دارد کشور امریکا که هر روز به خاطر تسلط بیشترش به دنیا در کره و دهها مکان دیگر خونریزی می‌کند، بیاید و برای حفظ حیات و

صنعت نفت با جانفشانی فراهم کرده بودند، قربانی بازی‌های پشت پرده سیاسی جبهه ملی و دربار شدند و چهره‌های شاخصی آن یکی پس از دیگری دستگیر و در سلول‌های انفرادی محبوس شدند، اما نواب نیز آرام ننماند. او به دیدار آیت‌الله کاشانی رفت و آیت‌الله کاشانی قول مساعد داد تا حکومت نظامی را که هدف آن دستگیری فدائیان اسلام بود، ملغی کند. طولی نکشید حکومت نظامی برداشته و پرونده فدائیان اسلام از دادگاه نظامی به دادگستری ارجاع داده شد. در آن ملاقات که روز چهارشنبه بود، آیت‌الله کاشانی به نواب قول داد تا روز شنبه فدائیان اسلام از زندان آزاد شوند، اما شنبه آمد و خبری نشد. نواب دوباره موضوع را یادآور شد و آیت‌الله کاشانی نیز قول مساعد داد، ولی باز هم فدائیان اسلام آزاد نشدند تا اینکه نواب نامه مفصلی به آیت‌الله کاشانی نوشت که مجبورم مخالفت خود را به دنیا اعلام کنم و بگویم نهضت را از طریق مستقیم خود خارج کرده و رزمندگان با بیگانه را به غل و زنجیر کشیده‌اند.»^(۵) به‌تدریج اختلافات با آیت‌الله کاشانی بالا گرفت. البته اقدامات نواب که شعله‌ور شدن اختلافات افزود سید عبدالحسین واحدی می‌گوید: «هر نوروز سال ۱۳۲۰ که ما در زندان بودیم، مصطفی کاشانی، پسر ارشد آیت‌الله کاشانی به زندان آمد و تمام زندانی‌ها را که از طرفداران جبهه ملی و مرتبط با آیت‌الله کاشانی بودند آزاد کرد، اما زندانیان فدائیان اسلام همچنان در بازداشت ماندند. این مسئله موجب به آیت‌الله کاشانی را فراهم آورد.»^(۶)

دولت علاه نیز امتحان خود را پس داد. طرح ۹ ماده‌ای اجرائی قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از انگلستان به تصویب کمیسیون نفت رسید و چون این طرح بدون مشورت با علاه تصویب شد، روز بعد علاه به بهانه دخالت قوه‌مقننه در کار قوه مجریه استعفا و دولتش سقوط کرد.

■ **فدائیان اسلام و آغاز چالش با حکومت تازه‌تأسیس مصدق**

با سقوط دولت علاه رزمه‌های روی کار آمدن سیدضیاءالدین طباطبایی که برگزیده دولت انگلیس بود به گوش می‌رسید، اما روز هفتم اردیبهشت جمال امامی، رهبر اکثریت در مجلس شگوه کرد که مصدق کار مجلس را به تعطیلی کشانده است و تنها انتقاد می‌کند و هیچ طرح سازنده‌ای ندارد. اگر می‌خواهد تصمیم مجلس و سیاست نفتی آن را عملی سازد، باید خود نخست‌وزیر شود. امامی تصور نمی‌کرد مصدق پست نخست‌وزیری را قبول کند و نظر او هم چیزی غیر از این بود، اما در میان تعجب همگان دکتر مصدق این سوئلیت را قبول کرد و در ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۲۰ با کثرت آرای مجلس به نخست‌وزیری رسید. نوع عملکرد دکتر مصدق باعث رنجش نواب از او شد و اختلاف اساسی میان جبهه ملی و فدائیان اسلام به وجود آمد. اولین اختلاف با مصدق در اعضای کابینه او شروع شد، زیرا دکتر مصدق برخی فرامسوت‌رها را در کابینه خود جای داده بود. سرلشکر زاهدی که از نیروهای قزاق بود، منتهم به دیکتاتوری شد. چنانکه آیت‌الله کاشانی خود را از مداخله در تشکیل این

دکتر مصدق در جواب نواب گفته بود: «من نه مدعی حکومت اسلامی هستم و نه می‌خواهم همیشه حاکم و نخست‌وزیر باشم. مجال دهید تا قضیه نفت را حل کنیم و درخواست حکومت اسلامی را برای دولت‌های بعدی بگذارید.»

این سخنان برای نواب و فدائیان اسلام که در روی کار آمدن جبهه ملی با ترور هژیر و ملی شدن صنعت نفت با ترور رزم‌آرا نقشی اساسی ایفا کرده بودند، گران بود. نواب از مصدق انتظار جدی داشت. غلامحسین مصدق، فرزند دکتر مصدق در این باره می‌نویسد: «نواب صفوی، رئیس گروه فدائیان اسلام به پدرم پیغام داد ما شما را نخست‌وزیر کرده‌ایم، حالا باید قوانین اسلامی را پیاده کنی. آقا در جواب گفته بود ما امروز با انگلیسی‌ها در حال جنگ هستیم، بعد از حل قضیه نفت فرصت داریم برنامه‌های دیگری را پیاده کنیم.»^(۴)

^[1] دولت میری داشت، دکتر مصدق با این کابینه قصد داشت به دربار نزدیک‌تر شود تا مشکل ملی شدن صنعت نفت بدون ممانعت دربار حل شود

^[2] اما از طرف دیگر نواب به اجرای احکام اسلامی معتقد بود و چون دکتر مصدق در کابینه خود از وزرای دولت‌های قبلی استفاده کرده بود، نواب اعتراض کرد که با نقاله‌های گذشته نمی‌توان کنار آمد و باید اشخاص صالحی بر مصدر حکومت قرار گیرند

^[3] اما از طرف دیگر نواب به اجرای احکام اسلامی معتقد بود و چون دکتر مصدق در کابینه خود از وزرای دولت‌های قبلی استفاده کرده بود، نواب اعتراض کرد که با نقاله‌های گذشته نمی‌توان کنار آمد و باید اشخاص صالحی بر مصدر حکومت قرار گیرند

اسلامی جوان‌ها ماتیک می‌زنند و آرایش می‌کنند و سر کلاس دخترها می‌روند و چرا جلوگیری نمی‌کنید؟ به نواب گفتم: به اندازه کافی آموزگار زن نداریم و او باز بیشتر رنجید که پس شما به این کار راضی هستید… هر چه گفتم، مسئله اصلی فعلاً قضیه نفت است… ولی او از همان آغاز می‌گفت احکام اسلام…»^(۱)

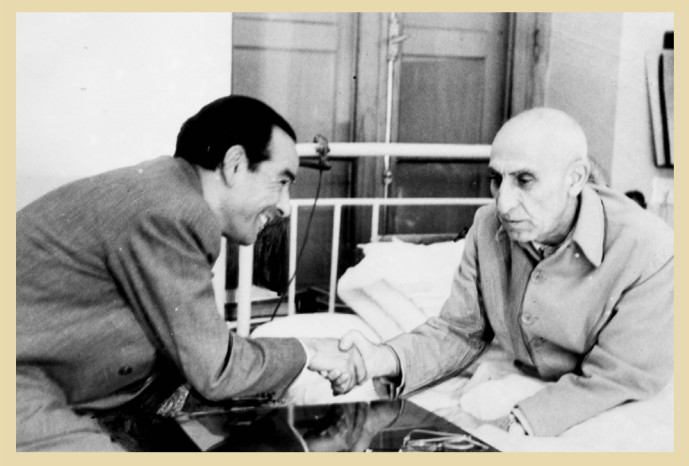
■ **دستگیری رهبر فدائیان اسلام توسط دولت مصدق**

بدین صورت تعقیب نواب در دوران زمامداری دکتر مصدق ادامه یافت. تا اینکه شب دوشنبه ۱۳ خرداد سال ۱۳۳۰ وقتی نواب برای تغییر مخفیگاهش بیرون آمد، در میدان ژاله به دست نیروهای شهربانی اسیر شد. مردم به کمک رهبر فدائیان اسلام شتافتند، اما نواب پس از مختصر نصیحت و صحبت از مردم خواست راه را باز کنند و نواب را ابتدا به کلانتری ۱۴ و سپس شهربانی انتقال دادند. در بازرسی بدنی از فردی که مدت‌ها در تعقیب او بودند و پرنفوذترین تشکیلات وقت را رهبری می‌کرد، برخلاف انتظار مأموران شهربانی یک جلد قرآن مجید، سه تومان پول، یک دستمال، یک مسواک چوبین و یک تسبیح گلین به دست آمد.

علت ظاهری دستگیری نواب را به حوادث چند سال قبل برمی‌گردانند و می‌گفتند به علت سخنرانی نواب در ساری که موجب شورش مردم و شکسته شدن شیشه‌های چند مشروب‌فروشی شد، دادگاه غیابی او را به دو سال زندان محکوم کرد. به این ترتیب نواب را به زندان قصر منتقل کردند و تا نهمین سال ۱۳۳۱ به مدت ۲۰ ماه، در دوران زمامداری دکتر مصدق در زندان نگه داشتند. البته گویا دکتر مصدق هم در ۳۰ اردیبهشت سال ۱۳۳۰، یعنی ۲۴ روز پس از گرفتن رأی اعتماد از مجلس جمعیت فدائیان اسلام را منتهم کرد که قصد کشتن او را دارند.^(۲) لذا نواب با نظر مساعد دکتر مصدق بازداشت شد. نواب هنگام دستگیری اعلام کرد:

«حکومت ایران باید توسط خلیفه مسلمین اداره شود.»^(۳)

با دستگیری نواب فدائیان اسلام اعلامیه‌ای را صادر کردند: «هولعزیز. نام رهبر ما با خون آمیخته است. با دستگیری رهبر محبوب فدائیان اسلام حکومت غاصب اسلام به حیات خود خاتمه می‌دهد… عجباً از آنهايي که خدمت اينها را فراموش کردند. عجباً از آنهايي که در اثر فداکاري‌های آنها به ریاست، آقايي، وکالت و وزارت رسیدند… برای آزادی رهبر محبوب و دیگر برادران خود و از بین بردن غاصبین



دکتر حسین قاضی، در کنار دکتر محمد مصدق در دفتر نخست‌وزیری

دکتر مصدق در جواب نواب گفته بود: «ما هیچ عاقلی قبول دارد کشور امریکا که هر روز به خاطر تسلط بیشترش به دنیا در کره و دهها مکان دیگر خونریزی می‌کند، بیاید و برای حفظ حیات و استقلال ما به ایران کمک کند…»

استقلال ما به ایران کمک کند… تاریخ قرن گذشته به‌خوبی ثابت می‌کند امریکایی‌ها و استعمارگر تازه نفس چه نقشه شومی و چه توطئه خطرناکی برای بلعیدن ایران کشیده‌است… و در آن موقع است که بایستی سال‌ها زحمت کشید، سال‌ها خون دل خورد و سال‌ها از خودگذشتگی کرد تا بتوان ریشه دخالت آنها و استعمارشان را از بین برد.»^(۴) یک ماه و پنج روز از تشکیل دولت ملی مصدق می‌گذشت، سپهر ذبیح در کتاب ایران در دوران مصدق می‌نویسد: «مصدق پس از جلوگیری از فعالیت فدائیان اسلام که خطر بزرگی برای کابینه وی و نظم عمومی در کشور بودند، به قانون ملی کردن نفت پرداخت.»^(۵)

پس از اینکه مذاکرات نواب با دکتر مصدق، نخست‌وزیر وقت به نتیجه نرسید به سراغ آیت‌الله کاشانی رفت تا ایشان را به اجرای احکام اسلامی ترغیب کند.

نواب خود می‌گوید: «یک وقت کاشانی برای ملاقاتم آمد. در منزل رفیعی به او گفتم روزی شما را نایب امام زمان (عج) دانستم، ولی مدتی است شما از هدف‌های فدائیان اسلام طرف‌داری نمی‌کنید، مخصوصاً آن شب تأکید کردم باید به هر نحو است احکام اسلام اجرا شود و اگر مایل باشید اقلیت غلط می‌کند از اسلام مدافعه نکند، ولی کاشانی با این حرف‌ها تغییر رویه نداد.»^(۶)

حتی نواب نامه‌ای را به دست دو تن از اعضای جمعیت داد تا نزد آیت‌الله کاشانی ببرد. نواب در نامه‌اش نوشته بود مگر پیش از پیروزی نهضت نفت یکی از شکایت‌هایتان این نبود که در کشور مارق‌فروشی‌ها بیشتر از دکان نانوايي است و مگر ما و شما مردم را به قیام علیه حکومت تحریک نمی‌کردیم؟ پس چه شد حالا که حکومت را در دست گرفتید هیچ در این فکرها نیستید؟ آیت‌الله کاشانی هم در جواب گفت: «هر وید بی سوادا، شما نمی‌فهمید، ما باید اول مسئله نفت را تمام کنیم و بعد به اصول دینی برسیم.»^(۷)

آیت‌الله کاشانی خود می‌گوید: «یک روز نواب صفوی با ناراحتی پیش من آمد و گفت در کشور

پی‌نوشت‌ها در دفتر نشریه موجود است.